

فرہنگی
ہنری

مسئول: مہدی کلہر



«باستان‌گرایی در تاریخ معاصر»

انسان حتی در دوران خردسالی و کودکی پیش از آنکه از طریق تعلیم و تربیت به‌شناخت تاریخی دست یابد، با فطرت حقیقت‌جوی خویش به تلاشی جهت شناخت گذشته و گذشتگان خود دست می‌زند.

شاید کودک پیش از آنکه بخواهد بداند انسان یعنی چه. (تعریف لفظی-لفظی)، و قبل از آنکه بخواهد بداند انسان چه کارهایی می‌تواند انجام دهد و چه کارهایی را نه (تعریف کاربردی)، یا انسان با سایر موجودات چه تفاوت‌هایی دارد و چه مشترکاتی (تعریف حقیقی - فلسفی)، یا انسان چه کارهایی را باید انجام دهد و چه کارهایی را نباید (تعریف دینی - ایدئولوژیک)، به این میان‌دیشد که از کجا آمده است و به کجا خواهد رفت (تعریف تاریخی).

او آنگاه که از غم شکم رست، حتی برای لحظه‌ای که مجال نظاره کردن و اندیشیدن را باز یابد، به این اندیشه فرو میرود که پدر پدر او چه کسی بوده است؟

مادر مادر او کیست؟

پدرانش چه شکل و قیافه‌ای داشته‌اند؟

چه چیزهایی را دوست می‌داشتند؟

از چه چیزهایی بدشان می‌آمده؟

اندک اندک، این سؤالات نسبت به گذشته، با سؤالاتی مشابه در مورد آینده نیز

همراه می‌گردد. همسر او چه کسی خواهد بود؟

کجا منزل خواهد کرد؟

چه کاره خواهد شد؟

این جایگاه نگرستن سکونی است که بهر دوسو نظاره‌گر است. از بام امروز،

هم به‌دیروز نگاه میکنند و هم به‌فردا چشم دوخته است، کودک در جهان بی‌پروای

تخیلات خویش، این امکان را می‌یابد که از خود بپرسد: چرا نامش فلان است و

فلان نیست؟ یا چرا بجای اینکه فرزند فلانی باشد، فرزند فلان‌کس است؟ یا چرا

زادگاهش اینجاست و در فلان شهر زیبا بدنیا نیامده است؟

او از برخورد با هر نام‌لامی گلایه سر می‌دهد. چرا خانه ما اینجاست و آن

کاخ آنجا؟ چرا آن کودک چنان است و من این چنین؟ اما دیری نمی‌پاید که مفهوم

«جبر» را در زندگی درک میکنند و آنگاه به‌جستجوی مرزهای ناشناخته «اختیار»

می‌پردازد.

او با اینکه نمی‌تواند زادگاهش را تغییر دهد، اما می‌تواند جایگاه زندگی‌اش

را خود انتخاب کند. او با اینکه قادر نیست پدرانش را با دیگران عوض کند،

اما می‌تواند اعمال نیک و بد آنان را از هم باز شناسد.

او بزودی به‌این واقعیت دست می‌یابد که گرچه نمی‌تواند نام پدر و پدرانش

را تغییر دهد؛ اما می‌تواند نام فرزندانش را خود برگزیند یا حتی نام خودش را

نیز عوض کند. او می‌تواند شیوه و آئینی نو برای زیستن برگزیند. او خواهد

دانست که دوستان و یارانش را خود برخواهد گزید. او حتی می‌تواند زبان

مادریش را بکناری اندازد و زبان دیگری را بیاموزد و با آن زبان سخن بگوید.

او می‌تواند...

او در می‌یابد که در عین حالیکه بسیار «شده‌ها» در پس دارد که شده‌اند و

دیگر نمی‌توان در آنها تغییراتی ایجاد کرد، اما بسیار «می‌شده‌ها» پیش روی

او در انتظارند. ولی برای رسیدن به‌این واقعیت که «می‌شده‌ها» کدام است؛ راه

درازیست به‌درازای تاریخ و اینکه او از کدام قله به «شده‌ها» و «می‌شده‌ها»

بنگرد. این سؤال که انسان، فردایش چگونه باید باشد؟ یا چگونه خواهد شد؟

نمی‌تواند جدای از این پرسش باشد که گذشته او چگونه گذشته است؟

بکجا می‌رویم؟ همواره همراه این سؤال بوده است که از کجا آمده‌ایم؟



زمینه‌ها و علل باستانگرایی

با نگاهی گذرا به امواج باستانگرایی در جوامع با علل و انگیزه‌های مشابهی روبرو می‌شویم، که بنظر میرسد آنگاه که جامعه‌ای در برابر راه آینده خویش دچار تردید و تزلزل میشود و وقفه‌ای در مسیر حرکت او پیش می‌آید، بناگاه چشم‌های خویش را میمالد و از خود می‌پرسد: چه بوده؟ کجا بوده؟ چه میخواسته؟ در کجا ایستاده؟ به کجا خواهد رفت؟ به کجا می‌تواند برود؟

از دیدگاه فرهنگی چنین پیداست که جوامع در مرحله تردید، یا بلاتکلیفی و یا انکار فرهنگی، چه از سر سیری و سرمستی یا از شدت گرسنگی و تنگدستی، چه از فرط توانائی و چیره‌دستی یا از در درماندگی و پستی شتابزده و پرشور به جستجوی شناسنامه خویش می‌پردازند.

و در این دوران هیجان‌انگیز بیداری، پوسیده‌ترین اوراق شناسنامه پر جاذبه‌تر بنظر می‌آیند؛ شاید بدان علت که دیروز کم و بیش شناخته شده است. اما روزگاران گذشته دور (بامتان) در زیر خروارها خاک و گرد و غبار ایام پوشیده مانده، یا شاید بدین دلیل که اگر دیروز خوب بود، ناگزیر امروز نیز مطلوب میشد؛ و چون امروز هم مورد سؤال قرار گرفته، پس بهتر است به گذشته‌های دور نظری افکند.

یا شاید از این جهت به گذشته‌های دور رجوع میکنند که در چنین دورانی (دوران انکار فرهنگی) در هر جامعه، نوعی بی‌اعتمادی به همه چیز و از جمله نسبت به تاریخ نیز پدیدار میشود؛ و در چنین روحیه‌ایست که باید یکبار دیگر شناسنامه ملت را از نو واری نمود مبادا دستی و یا دستهایی آنرا مخدوش کرده باشند و یا...

به هر حال با یک بررسی گذرا به قیامها و انقلاباتی که در جهان رخ نموده، این واقعیت خودنمایی میکند که در دوران قیامها و انقلابات موج‌هایی از باستان‌شناختی، باستان‌گرایی، باستان‌ستانی و برعکس، گذشته‌گریزی و زمانه‌ستیزی بظهور رسیده و افکار و احساسات عمومی را بسوی خود جلب نموده



است. شاید این حالت استغاثه جامعه‌ای بلا تکلیف باشد نسبت به نیاکان، همچنانکه کودکان در درماندگی پدران و مادرانشان را صدا می‌کنند. و شاید طفیانی باشد از سرنشاط و مستی علیه پدران و مادران نالایق که ثروت‌های اجدادی و نیاکانشان را از سر بی‌خبری یا تن‌پروری یا بی‌خردی بتاراج داده‌اند یا شاید جستجویی باشد از سر بی‌اعتمادی نسبت به پدران و برادران بزرگتریکه بخشی از ارث و میراث آنان را مخفی داشته و دست آنان را از بهره‌وری کوتاه نموده‌اند. و یا شاید اکنون که راهی در پیش رو نیست پس باید به واپس نگریست. مگر نه اینست که در جازدن و ماندن یعنی مرگ؟ حال که به پیش نمی‌شود رفت، به واپس باید گریخت؛ و در این بازگشت شتاب‌آلود زمانه و گذشته نزدیک را باید درنوردید و به گذشته‌های دور متصل شد؛ شاید در آنجا راه نجاتی و سعادت یافت شود.

و یا شاید باستانگرایی وسیله‌ای باشد جهت هم‌سو کردن افکار و احساسات عمومی برای پیمودن راهی ناآشنا. مگر نه اینست، عامه مردم از پیمودن راه‌های جدید و پیموده نشده می‌هراسند، و خود را برابر تاریکی و سیاهی محض حس می‌کنند. اریک‌فروم می‌گوید: «هر تغییری که در انگاره‌های اجتماعی داده شود. انسان را با خطر شدید ناامنی، و حتی دیوانگی، روبرو می‌سازد»^۲
یا ویل دورانت در این باره چنین می‌گوید:

«از گذشته ناگهان بریدن استقبال کردن از دیوانگی‌هایی است که اختلالات شدید و فلج عمومی جامعه را به دنبال می‌آورد، همان‌گونه که سلامت عقل جامعه نیز به دوام سنت‌های آن بسته است، و گسستن رشته در هر یک از این موارد موجب بروز واکنش‌های عصبی می‌شود.»^۲

اگر این دیدگاه‌ها روا باشد، پس می‌تواند باستان‌گرایی خود شیوه‌ای باشد برای آنکه جامعه در هراس و بلا تکلیفی مطلق گرفتار نشود و چنین پندارد که

این راه جدید چندان تاریک و مبهم نیست، بلکه در گذشته‌های دور اجداد آنان بدان طریق زیسته‌اند و به چه سعادت و نیک‌بختی‌هایی که دست نیافته‌اند!

باستانگرایی به هرکدام از دلائل ذکر شده یا نشده که باشد از پدیده‌های اجتماعی است که در اکثر قیامها و شورش‌های علیه زمانه، انگیزه و رشد آن خودنمایی میکند. و این حالت نگاه به‌واپس یا گرایش به‌واپس یا شناخت واپس، محدود به‌قیامهای گسترده یا شورش‌های بزرگ نیست؛ یعنی این پدیده را بجز در مورد قیامهای سیاسی یا مذهبی، در سایر شئون و مناسبات بشری میتوان جستجو کرد. ممکن است در یک کشور، انقلابی تنها در مورد شعر و ادبیات پدید آید، یا یک ملت قیامی علیه مناسبات اقتصادی و تجاری موجود بوجود آورد. با نگاهی به قیامها و انقلابات از هر نوع، چه بصورت گسترده و عظیم چه بصورت محدود و کوچک، با امواج باستانگرایی در زمینه‌های زیادی روبرو می‌شویم که از آنجمله‌اند:

- باستانگرایی در مذهب و آئین و دین
- باستانگرایی در آداب و رسوم
- باستانگرایی در حکومت‌داری
- باستانگرایی در علم و صنعت
- باستانگرایی در نظام مالیاتی
- باستانگرایی در نحوه تعلیم و تربیت
- باستانگرایی در نقاشی، مجسمه‌سازی
- باستانگرایی در معماری شهرسازی
- باستانگرایی در نحوه پوشش و طرح و تزئین لباس
- باستانگرایی در رسم‌الخط و شیوه نگارش
- باستانگرایی در زناشویی و حقوق و روابط خانواده
- باستانگرایی در عمران و آبادانی
- باستانگرایی در شیوه‌های جنگ و کشورگشایی
- باستانگرایی در ایجاد نظم و انضباط اداری و دیوانسالاری
- باستانگرایی در کشاورزی
- باستانگرایی در بهداشت و پزشکی
- باستانگرایی در جشن و شادمانی
- باستانگرایی در شیوه‌های تفریح و تفرج

باستانگرایی در شیوه عبادات و نیاز و نیایش
 باستانگرایی در انساندوستی
 باستانگرایی در قناعت و صرفه‌جوئی
 باستانگرایی در ارتباط با سایر ملل
 باستانگرایی در برخورد با فساد و قلع و قمع دزدان و راهزنان
 باستانگرایی در قهرمان‌پروری و بیگانه‌ستیزی
 باستانگرایی در نام و نامگذاری

اما با نگاهی دقیق‌تر به دوران شکل‌گیری انقلابات به‌نکته باریکتری برمیخوریم و آن اینست که باستانگرایی که لازمه آن باستان‌شناختی است توسط عامه مردم بوجود نمی‌آید، چرا که مردم نه‌عالم تاریخ هستند و نه فرصت جستجو در ورق-پاره‌های تاریخ را دارند، تنها افسانه‌هایی از گذشته‌های دور می‌شناسند که پیش از آنکه جنبه عقلانی و منطقی آن برایشان مورد قبول باشد، جنبه تخیلی و شاعرانه آن برایشان لذت‌بخش است. باستانگرایی که حاصل منطقی باستان‌شناختی است، توسط خواص و پژوهندگان هر جامعه صورت می‌پذیرد، پیرمارتینو میگوید:

«شعراى رنسانس در تالارهای مدرسه گوشه میگیرند، در بروی خود و دنیا می‌بندند و با جدیدیت تمام کتب متقدمان را در مطالعه میگیرند، اما به سفرهایی که در همان زمان دریانوردان همهٔ کشورها میکنند، اعتنائی ندارند؛ چنانکه گوئی این اندیشه به‌ذهنشان نرسیده است که از رم و آتن دورتر می‌توان رفت.»^۴

چنین بنظر میرسد که باستان‌شناختی توسط پژوهندگان و اندیشمندانسی صورت می‌گیرد که در جستجوی دلائلی تاریخی برای موجه جلوه دادن راه آینده خویش هستند و آنگاه که سرنخ‌هایی از گذشته‌های دور را مطابق نقشه‌های آینده خویش یافتند، آنرا پروبال داده و به‌جامه بلاتکلیف و درمانده عرضه میدارند و آنگاه روند باستانگرایی آغاز میشود. در این مرحله اینکه چه مقطعی از تاریخ هزاران هزار ساله ملتی بازنویسی شود در اختیار عامه مردم نیست، بلکه در اختیار اندیشمندان و پژوهشگران و نویسندگان اعتراض‌گر و یا شورش‌گر بر زمانه‌ایست که اگر اوراق پوسیده تاریخ آنرا جستجو میکنند و به‌گذشته‌های دور یا به‌سرزمین‌های دور نظر می‌افکنند، بیشتر به‌دنبال چیزهایی میگردند تا توجیه‌گر نظرات آنان باشد؛ نه اینکه کشف حقیقتی ناشناخته صورت پذیرد. پیر مارتینو میگوید:

«و سرانجام چنین می‌نماید که «مونتنی» مردیکه همه چیز خوانده و همه چیز میدانست، در کتابخانه‌اش کوچکترین دلمشغولی درباره‌ی شرق نداشته است. مونتنی یکی دویار اشاراتی مختصر به شرق کرده و سرسری از آن گذشته است؛ و در واقع میتوان گفت که به شرق اعتنا و توجهی نداشته است، این سکوت پر معناست، چون همه چیزهایی که ذهن و فکر مردمان قرن شانزده را به خود مشغول داشته به‌نحوی از انحاء در کتاب مونتنی *Les Essais* نقش بسته، اما در آن هیچ ذکری از شرق نرفته است. در واقع بی‌اعتنایی و عدم توجه مونتنی به شرق در کتاب انعکاس یافته است. بی‌گمان برداشت مونتنی برداشت دوره و زمانه‌ی وی بود و ما بارها ملاحظه خواهیم کرد که تصور شرق نزد نخستین نسل‌های قرن هفده تا چه اندازه بچگانه و مضحک بوده است. در واقع می‌توان گفت ذوق و علاقه به شناخت شرق (در دوره‌ی رنسانس) مرده بود... در قرون هفده و هجده شرق باستان آنقدر بد و کم شناخته بود که البته نمی‌توانست در ادبیات زمانه جلوه‌ای شگفت‌انگیز داشته باشد و اثری اعجاب‌آمیز به‌جای گذارد. عسرف و آداب آشوریان، شاهان پنت و هند در روزگار پروس فقط از راه متون قدیم شناخته بود و این همه در متون کلاسیک تغییر ماهیت داده و طبیعتی یونانی و لاتینی یافته بودند و هیچ‌کس در این اندیشه نبود که این امور را به صورت اصلی خود باز گرداند. مهرداد، در تراژدی راسین بسان امپراطوری رومی سخن می‌گوید و هیچ‌کس نمی‌تواند کوچکترین اختلاف نژادی میان اسکندر و پروس بیابد. در واقع این‌گونه موضوع‌ها فقط به اعتبار اطلاعات نادر آموزشی که دربر دارند، شرقی‌اند. اما از این‌که بگذریم سراسر مطابق الگوی مطلوب باستانی که سخت در دوران کلاسیک عزیز و محبوب بود فراهم آمده و پرداخته شده‌اند.»^۵

چنانچه آمد خواص برای توجیه نظریات و افکار خود حتی باستان قوم دیگری را به خدمت باستانگرایی خویش می‌گیرند تا عامه مردم را نیز به آن جهان ایده‌آل یا تصویر مطلوب سوق دهند. با این شیوه بدقعات در داستانها و نمایش‌نامه‌های دوره رنسانس برمیخوریم به‌مواردی که بطور مثال همسر سلطان ترک در حرمسرا بانگ بر میدارد که: «زن برای آزاد زیستن و در بند هیچ‌کس جز خود نبودن، باید کاخ لوور را ترک گوید و از سلطان دوری جوید!»^۶

ناگفته نماند که گرچه باستانگرایی بعنوان حربه‌ای از طرف خواص ممکن است ارائه و طرح گردد، اما عامه مردم را دربر نمیگیرد بلکه آنچه بعنوان وسیله‌ای مؤثر مورد استفاده قرار گرفته و میگیرد. «باستان‌ستائی» است.

باستان‌ستائی یا بیان عاطفی و احساسی گذشته‌های دور که متکی بر منظوری خاص و با رعایت کامل گرایش‌ها و ضد گرایش‌ها تنظیم یافته است، با این‌هدف که نظام ارزشی متفاوتی یا آنچه در جامعه مورد سؤال و تردید قرار گرفته را القاء نماید و یا بیان گذشته‌های دور توأم با این سمت‌گیری عاطفی که آن‌زمان

چه نیکبخت بوده‌ایم و امروز چه نگون‌بخت! یا باستان‌ستانی حسرت‌خواری
نشانه‌هایی از گذشته‌هائیت که امروز جامعه فاقد آنست. یا به بیانی دیگر:
هدف باستان‌ستانی ترغیب و تشویق عامه مردم است به رها کردن آنچه امروز
مورد بی‌مهری یا نفرت قرار گرفته و جایگزینی نمونه‌هایی از گذشته‌های دور
بجای آن.

با این حساب گرچه گرایش به باستان و شناختن گذشته‌ها بصورت فطری و
ناخودآگاه ممکن است در جامعه‌ای شورشگر ظهور کند، اما این حالت پیش از
آنکه يك احساس سمت یافته و جهت‌دار باشد، تنها يك احساس بیداری و
نظاره‌گری به اطراف است. ولی سمت‌دهی این احساس بسوی مقطعی مشخص از
تاریخ و آنهم بخش‌هایی مشخص از تاریخ و گزینش نقاطی از آن بخش‌ها و
ارائه آن به‌جامعه توسط خواص صورت می‌گیرد. و برای اینکه حاصل این تلاش
خواص منجر به ایجاد فضائی همسان و همگون فرهنگی شود؛ لاجرم باستان‌ستانی
است که به‌جامعه عرضه می‌گردد، نه باستان‌شناختی. چرا که در آنصورت عامه مردم
بجای به‌هیجان آمدن از قدرت فلان سردار و یا احساس تنفر کردن از فلان شکست
با عقل و تدبیر به‌ماجرها نظر می‌افکنند و خود راه‌ها را بررسی می‌کنند و البته
و صد البته راه‌های پیشنهادی گروه پیش‌تاز را ممکن است نپذیرند. اگر
باستان‌شناختی را از مقوله علوم و تحقیق و پژوهش بحساب آوریم. و باستان-
گرایی را از مقوله نظامات ارزشی ناشی از آن، باستان‌ستانی را باید جزو
تبلیغات سمت‌دار و جزو هنرها بحساب آورد که یکی از اشکال مشهور آن
افسانه‌ها (اساطیر) می‌باشد. از این شیوه یعنی استفاده بجا و به‌موقع از تأثیر
افسانه و اساطیر، رنسانسی‌های اروپا به‌بهترین وجهی بهره گرفتند و با این
شیوه کمر کلیسا را شکستند، ویل‌دورانت در تأسف گم کردن طریق شکل‌دهی
احساسات و افکار مردم قرن بیستم چنین می‌گوید:

«این شمار غرورانگیز فرانسیس بیکن که همواره می‌گفت: دانش قدرت
است؛ امروز چه نارسا به‌نظر می‌آید؛ گاه با خود می‌گوئیم که شاید متفکران
قرون وسطا و دوره رنسانس از ما عاقلتر بوده‌اند که بر اساطیر و هنر
بیش از علم و قدرت تکیه می‌کردند.»^۷

چنانچه به‌اشاره رفت، چنین بنظر میرسد که سیر طبیعی برای رسیدن به
باستان‌ستانی باید مراحل باستان‌شناختی، باستان‌گرایی را درنوردیده باشد و
سپس به‌ستایش از باستان منتهی شود. اما آنچه در ارتباط با انقلابات و قیام‌های
بشری (چرا که در مورد بعثت‌های انبیاء و اولیاء خدا مسأله به‌گونه دیگریست)

ملاحظه میکنیم مسیری وارونه است. یعنی توده‌های مردم ابتدا با امواج باستان-ستائی روبرو می‌شوند؛ بدون آنکه بدانند آن زمانه ملائی که آنان را شیفته خود ساخته، در چه زمانی بوده؟ و آن نیک‌بختان چه کسانی بوده‌اند؟ و چرا از میان آنهمه اوراق تاریخ تنها این تعداد برگ‌گشت زرین! انتخاب و ارائه شده است؟

عامه مردم که مورد هدف باستان‌ستائی قرار می‌گیرند از پاسخ به‌سؤالات فوق بی‌خبرند یا بهتر است بگوئیم از خود سؤال‌ها نیز اطلاعی ندارند، چه آنان در جریان تب‌آلود قیام‌ها و انقلابات نه دانش لازمه را دارند و نه مجال کافی برای پژوهش و اصلاح مگر عامه مردم پژوهشگراند؟ و اگر باشند پژوهنده‌ی مسائل حول و حوش خویشانند نه چیزهاییکه حتی نامی از آن را نیز نشنیده‌اند. با این وجود چنین نیست که مردم را بی‌علاقه به‌تاریخ آگاهی یا یافتن شناخت تاریخی بدانیم. با این تفاوت که مردم اگر میخواهند به‌گذشته نظر بیافکنند از آنجهت است که به‌معرفتی و شناختی و عبرتی دست‌یازیده باشند و بر توانائی و استواری خویش برای راه آینده بیافزایند.

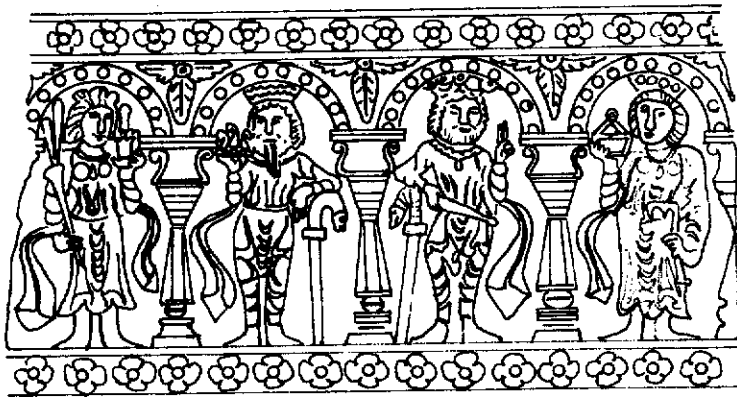
اریک‌فروم میگوید:

«مقدر نیست که انسان گوسفند باشد. در حقیقت، به‌دلیل آنکه انسان حیوان نیست، دل‌بستگی عصیقی دارد که از واقعیت آگاه و به‌آن پیوسته باشد... زیرا انسان هرچه کاملتر با واقعیت آشنا باشد، نیرومندتر است. تا زمانیکه انسان فقط گوسفند است و واقعیت برای او افسانه‌هایی است که اجتماع به‌منظور نفوذ در انسان می‌پردازد، چنین انسانی فقط یک انسان ضعیف و ناتوان است... زیرا رابطه او با واقعیت، رابطه با آن واقعیت‌های افسانه‌واری است که به‌عنوان «واقعیت‌های حقیقی» به‌او عرضه شده است. هرچقدر انسان خود بر واقعیت‌ها دست یابد و کمتر به‌واقعیت مفروضی که جامعه در اختیار او میگذارد، بستگی پیدا کند، خود را امن‌تر احساس میکند، زیرا وابستگی کامل او به‌آن چیزهایی که خود را با آنها تطبیق داده گاهش می‌یابد و در نتیجه تغییرات اجتماعی کمتر تهدیدش میکند.»^۸

بنظر میرسد در دوران تغییرات و تحولات اجتماعی آنهم بصورت سریع و در زمانی کوتاه حس حقیقت‌جویی و نه افسانه‌گرایی در مردم بیدار و برانگیخته میگردد، اما این تشنگی شناختن راه، گاهی بجای آب گوارای شناخت گذشته، سرآب «باستان‌ستائی» فریب داده، فرو می‌نشانند.

«باستان‌گرایی» در بعثت‌ها

همانطور که به اشاره گذشتیم با نگاهی به جوامع در زمان بعثت‌ها و قیام



فرستادگان خدا علیه شرك و ظلم، مسأله ترس از آینده نامعلوم و نیز شناخت گذشته بنوع دیگری خودنمائی میکند. در چنین جوامعی ندرتاً مسأله ترس از آینده و راه جدیدیکه پیامبر در پیش پای آنان قرار میدهد بصورتی همهگیر بروز میکند. شاید بدانجهت که گرویدگان به آئین جدید خود را به سرچشمه معارف و حقایق پیوسته میانگارند و اگر ترس از آینده تاریک و مبهم در چنین جوامعی دیده شود، اکثراً احساسی است که کافران و منافقان با آن دست بگریباندند. ولی مؤمنین به دین و پیامبر، بدون هیچ هراسی به راههایی گام می‌نهند که در شرایط انقلابی جامعه‌ای دیگر، که رهبری آن انقلاب نقشی پیامبرگونه نداشته باشد (ارتباطی مستقیم به سرچشمه حقایق و علم مشاهده نشود)، هرگز چنین شجاعت و بی‌باکی در عامه مردم نمی‌توان سراغ گرفت که به آسانی و با دلیری کامل به راههای ناشناخته و بی‌سابقه قدم گذاشته باشند. گرچه، گاه‌گاه، نیز تزلزلی ناشی از ترس در میان گروندگان به پیامبران دیده میشود، اما در بیشتر موارد این حالت کوتاه‌مدت بوده و با مشاهده مجزراهای دوباره همان بی‌باکی برقلوب مؤمنین سایه می‌افکند. با این وجود حتی در چنین جوامعی در میان گروندگان به آئین الهی، احساس حقیقت‌جویی و شناخت گذشته و آینده هویداست. با نگاهی به آنچه از سخنان و موعظه‌های پیامبران در دست است، این واقعیت بیشتر خودنمائی میکند که بیشترین سخنان آنان در همین رابطه است. بدین معنی که یا پاسخی است به‌سؤالات مؤمنان درباره گذشته‌های مبهم و مجهول، یا بیان تاریخ و فلسفه تاریخ است برای کشف حقائق و پندگیری از آنچه بر بشریت گذشته و دلائل و بیان علت‌های آن.

در قرآن کریم که تعداد زیادی آیات در ارتباط با تاریخ و گذشته نازل شده است و سرگذشت اقوام و ملل و رسولان زیادی مورد توجه قرار گرفته‌اند. بنظر

میرسد که یا برای پالایش افسانه‌گونه‌ها نیست که نسبت به آن حوادث در جامعه سؤال‌هایی وجود داشته و یا برای توجه دادن به حقایقی است که در آینده ممکن است شبیه آن فراره مؤمنان قرار گیرد. نکته دیگری که در این رابطه بچشم می‌خورد لحن یا قالب ادبی آیات مربوط به گذشته است، که بیشتر مخاطب صاحب شعور و دقیق و صاحب مغز (اولالباب) را طلب میکند و شعرگونه و افسانه‌وار نیست، که مخاطبینی سبک مغز و تفنن‌طلب را به خود جلب نماید. بعبارت دیگر لحن آیات داستان‌مرایانه و افسانه‌پردازانه نیست. باز در همین رابطه این نیز خودنمایی میکند، که اینگونه آیات در حالیکه به حوادث و وقایع مهم بشریت اشاره دارد و از نکات مهمی سخن می‌گوید؛ اما به حاشیه نمی‌رود و به اصطلاح ادبی به پرداخت شاخ و برگ و زمینه نمی‌پردازد، مگر آنکه زمینه نیز خود از جهت آگاهی دادن مورد نظر باشد، و حتی مشاهده میکنیم در جایی که گویا تعداد اصحاب کعبه مورد سؤال مؤمنان نیز بوده از پاسخ به آن صرف‌نظر میکند و بهمان میزان از اطلاعات و آگاهی پرداخته میشود که شاید بتواند مایه عبرت و معرفت گردد. در حالیکه لحن شاعرانه و تخیل‌برانگیز در میان آیات مربوط به آینده بیشتر بچشم می‌خورد که در ذهن مخاطب تصویرسازتر و احساس برانگیزترند.

ازین بحث بدان سبب درمی‌گذریم که بخش مباحث نظری تاریخ، در سلسله مقالات تاریخ در قرآن بطور تفصیلی به آن خواهد پرداخت. بطور خلاصه می‌توان گفت که قرآن مجید در مورد گذشته و گذشته‌های دور لحن باستان‌ستایانه ندارد بلکه نوعی باستان‌شناختی آنهم نه در محدوده یک قوم، یک ملت یا یک سرزمین بلکه در ارتباط با بشریت و تاریخ او ارائه میدهد و اگر در فرهنگ اسلامی به انواعی از باستانگرایی متکی بر وحی برخورد نمائیم مربوط به دوره نزول وحی و بعثت نیست بلکه بعدها به دلیل شناختی که در جامعه اسلامی نسبت به گذشته پدیدار شده، بصورت انتخابی و اختیاری و نه تحمیلی و القائی بظهور رسیده است، و این باستان‌ستایی ناشی از معرفتی است که جامعه به آن دسترسی پیدا کرده است و شاید برای بخاطر سپردن آن حقائق، یاد آنرا بصورت‌های گوناگون در حافظه ملی محفوظ نگهداشته‌اند، ولی برخلاف شیوه تربیتی و تعلیمی انبیاء و اولیاء خدا، در جریان بعثت‌ها و انقلابات، برگزیدگان و اندیشمندان برای همسو نمودن احساسات و افکار عامه چه برای القاء یک نظام نوین یا برطرف کردن ترس و واهمه مردم و یا دادن اعتماد بنفس برای تغییر مسیری شتاب‌آلود، به باستان‌ستایی پرداخته و به افسانه‌ها نظر می‌دوزند. شهید آیه‌الله مطهری، درباره برخی از روشنفکران جوامع عقب‌مانده چنین می‌گوید:

«روشنفکر جامعه عقب‌مانده تصمیم گرفته است با صمیمیت بیشتری به ملت خود بپردازد ولی چون موجودی ملت را آویخته با بدبختی و پریشانی و جهل و عقب‌ماندگی می‌یابد، به‌سوی روزگاری از تاریخ ملت خود می‌رود که در آن جلال و شکوه و مجد و عظمتی یا حداقل زرق و برقی سراغ بگیرد. بدین جهت یکباره جامعه‌حالیه را با تمام دل‌بستگی‌هایش رها میکند و از فراز قرن‌ها، قرن‌هاییکه همراه با آدم‌های خود، زنجیروار سلسله‌علت و معلول روزگار فعلی را ساخته است، پرواز میکند؛ و بر هزاران سال قبل خیز برمی‌دارد. و اگر در تاریخ واقعی ملت خود چنین روزگاری را نیابد به‌سوی افسانه‌های کهن می‌رود.»*

سؤال اصلی همین‌جاست، آیا روشنفکران ملل عقب‌مانده، چه از نوع دوبله به‌ترکی یا بفارسی یا به‌عربی آن، تاریخ ملت خویش را کاویدند و هرچه جستجو کردند اوراق زرین و سیمینی در آن نیافتند و بسراغ افسانه‌ها رفتند؟ یا اینکه جستجو نکرده به‌ستایش باستانی پرداختند که دیگران به‌آنها دیکته کرده بودند، یا بهترست بگوئیم از روی دست دیگران بازنویسی نموده بودند؟ گرچه هدف اصلی این سلسله از مقالات بررسی و علل و شیوه‌های باستان‌گرایی در تاریخ معاصر کشور ایران است؛ ولی ناگزیر است برای یافتن انگیزه‌ها و علل آن به‌دوسو، هرچند اجمالی، نظری داشته باشد. یک‌سو تاریخ ایران و ردیابی باستان‌گرایی در تاریخ خودمان و سوی دیگر تاریخ غرب و عمدتاً تحولات قرون وسطی و رنسانس چرا که چنانچه خواهیم دید اکثر باستان‌ستایان تاریخ‌معاصر ما را شیفتگان غربی تشکیل می‌دهند.

شاید بی‌مناسبت نباشد بخصوص برای تغییر ذائقه با ماجرای کوتاهی در ارتباط با موضوع مقاله که بصورت نمایشنامه‌ای تنظیم شده نظری بیافکنیم:

توی کاسه اون آقا

به‌منزل دوستی رفته بودم، پس از تعارفات معمول از من پرسید: کجا بودی؟ گفتم: جام‌جم (ساختستان اصلی سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران)، کودک کنجکاو که در حال ورجه و ورجه کردن بود پرسید: بابا... جام‌جم... یعنی چی؟ پدر با تبسمی افتخارآمیز به‌من نگاهی کرد - یعنی می‌بینی چه پسر دانش‌پژوهی دارم! بعد رو به‌پسرش کرد و گفت: جام‌جم... بله... جام... جام یعنی پیاله... همین کاسه خودمان.

کودک که با دقت به‌حرف‌های باباجونش گوش میداد گفت: آ.. هان! پدر ادامه داد: جام مثل همین کاسه‌های خودمانه. آ. هان! جام همون کاسه‌ایست که زیر شیر سماور می‌گذاریم و اما جام... جام اسم یکی از پادشاهان قدیم بوده. کودک میان حرفش پرید و گفت: الان زنده است؟ پدر که کمی جا خورده بود گفت: نه اون خیلی وقته... باز پسر حرف پدر را قطع کرد و گفت: آدم خوبیه؟

پدر که داشت دست پاچه میشد گفت: فکر نمی‌کنم... نه آدم خوبی نبوده
کودک رو بمن کرد و گفت: شما پیش اون بودین... بابا راست میگه؟ منم
که قاطلی کرده بودم نگاهمی به پدرش انداختم - یعنی چه بگویم؟
پدر خودش را جمع و جور کرد و گفت: مگه تو معنی جام‌جم را نمی-
خواستی بفهمی؟ پسر که تا آنوقت در حال وول‌خوردن بود آرام گرفت و
گفت: چرا... اما تو که نگفتی؟

پدر گفت: خوب... خوب گوش کن تا برات بگم. آن پادشاه یعنی جم
يك جام داشته مثل همونی که زیر شیر سماور میگذازیم؛ شاید هم بزرگتر...
هروقت که اونو توی دستپاش می‌گرفته تمام دنیا را توی اون میدیده.
باز پسر وسط حرف پدر پرید و گفت: منم دیده‌ام... قیافه آدمها
خیلی خنده‌دار میشه.

پدر داشت از کوره در میرفت، بدون اینکه به روی خودش بیارود که چه
چیزی شنیده ادامه داد: بله... توی آن جام، هر جای دنیا را که میخواسته
تماشا میکرده. مثل همین تلویزیون خودمون که توی اخبار از جاهای مختلف
دنیا بما تصویر نشون میده... نه مثل عکس‌های کج و کوله تو و مامانت
توی جام سماور.

پسر که از جدی صحبت کردن پدر فهمیده بود نباید پرت و پلا بگوید،
يك سؤال جدی مطرح کرد و گفت: یعنی تلویزیون اونها اون شکلی بوده.
پدر که گویا از این شیرفهمی خوشش آمده بود با لبخند پیروزمندانه‌ای
گفت: آره مثل تلویزیون... خوب... فهمیدی جام‌جم یعنی چه؟
پسر که باز حواسش پرت شده و به چیز دیگری فکر میکرد با تعجب
گفت: بابا!!

پدر گفت: بله دیگه چی شده؟

پسر گفت: بابا... صدای تلویزیونشون از کجا درمی‌آمده؟
دوباره پدر در چاله دیگری گیر کرد و داشت خودش را برای يك توضیح
امور تربیتی‌پسند دیگری آماده میکرد که کودک پرسید: توی کاسه اون آقا،
کارتون هم نشون میدادن؟ □

ژورنال گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



۱. ازین جهت باستان‌شناختی آوردیم که با باستان‌شناسی که بگورکنی و حفاری و نهایتاً خواندن
کتیبه‌ها و امانال آن می‌پردازد و علمی است که حدود و ثغور آن مشخص است اشتباه نشود.
۲. انقلاب امید ص ۱۱۱.
۳. درس‌های تاریخ ص ۱۰۴.
۴. مجله هنر و مردم شماره ۱۵۶ - شرق در ادبیات قرون هفده و هیجده فرانسه.
۵. هنر و مردم ۱۵۶ شرق در ادبیات قرن هفده و هیجده فرانسه.
۶. هنر و مردم ۱۵۷ شرق در ادبیات قرن هفده و هیجده فرانسه.
۷. درس‌های تاریخ ص ۱۴۳ ترجمه احمد بطحانی.
۸. انقلاب امید ص ۱۱۱.
۹. خدمات متقابل اسلام و ایران پیش‌گفتار.